

# سیاست هویت و مخاطرات آن: تاملی آسیب‌شناختی در مورد ایران

نوع مقاله: پژوهشی

DOR: 20.1001.1.15601986.1400.28.3.5.8

زهرا مطیعی\*

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۱/۱۸

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۲/۲۱

## چکیده

امروزه مفهوم مدرن هویت چنان بسیط و سیال شده است که هر فرد بنابر موقعیت‌های اکتسابی و انتصابی خویش، متعلق به چندین اقلیت است و همواره افرادی وجود دارند که در تجربه این «هویت گروهی» با وی مشترک یا مختلف‌المنافع هستند. گرچه وجود این هویت‌های گوناگون واقعیت مجسم روزگار ما هست، اما در جهانی که همچنان دولت-ملت‌ها واحدهای اصلی بازیگری سیاسی هستند، موجودیت هویت‌های گروهی دال بر کم‌اهمیتی موضوع هویت ملی نیست. به نظر می‌رسد دیالکتیک مابین هویت‌های گروهی و هویت ملی-که شدیداً تحت تأثیر سیاست‌های حکمرانان هر کشور است- بر کیفیت محتوای هر یک اثر می‌گذارد. پرسش اساسی نوشتار حاضر، عبارت است از اینکه رویکرد جذب یا دفع هویت‌های گروهی از سوی نظام سیاسی که تحت عنوان «سیاست هویت» از آن یاد می‌شود چه تأثیری بر درک افراد از تجربه هویت ملی دارد؟ نگارنده در این پژوهش با بهره‌گیری از روش توصیفی-تحلیلی و با استفاده از اسناد و منابع کتابخانه‌ای موجود در پی سنجش این فرضیه است که به نظر می‌رسد هرگاه سیاست‌های هویتی (مورد جمهوری اسلامی ایران) بر مدار همگون‌سازی و همگن‌پروری شکل گرفته موجب نوعی طرد و انکار گروه‌های هویتی گردیده و نتیجه آن چیزی نیست جز گسست اجتماعی و معرفتی هویت‌های گوناگون از یکدیگر، تضعیف همدلی و همراهی مابین ایشان و تضعیف هویت ایرانی.

واژگان کلیدی: هویت مدرن، هویت ملی، سیاست هویت، مهندسی اجتماعی هویت، همگون‌سازی، کنش واکنشی.

## مقدمه

احتمالاً مباحثه بر سر مفهوم «هویت» و ابعاد وجودی آن هرگز به شدتی که در قرن بیست و یکم رخ داده است، تجربه نشده بود. قرن بیست و یکم میزبان جنبش‌هایی بود که نقاط مشترک آنها، خواست به رسمیت شناخته شدن بود. افراد عادی، کسانی که اتصالی به طبقه، منصب یا شأن خاصی نداشتند، به خیابان‌ها آمدند و «خود» را فریاد زدند. مضمون اصلی این جنبش‌ها، جستجوی کرامت انسان ب‌ماهو انسان بود. یعنی انسانی که به واسطه «بودن» خود، خواستار برابری و کرامت است و اجازه نمی‌دهد «چگونه بودن» او بر رفتار دیگری با وی اثر بگذارد. این تحولات محدود به جغرافیای خاصی باقی نماند و تقریباً فضای اغلب کشورهای را که سال‌های متمادی به طرد و انکار افراد و گروه‌های خاص دامن زده بودند، متشنج کرد. جنبش بهار عربی در کشورهایی چون تونس، مصر، لیبی و... و همچنین جنبش «جان سیاهان اهمیت دارد» که واکنش آمریکایی‌های آفریقایی‌تبار به کشتارهای سریالی سیاه‌پوستان در آمریکا بود، آغاز مسیر هویت‌طلبی جمعی بود و از سوی دیگر بحث «سیاست هویت» در کشورهای گوناگون را برجسته ساخت. ماهیت هویت مدرن، چندگانگی و تغییرپذیری آن است؛ لذا دیگر بی‌معنا است که کسی صرفاً خود را یک زن، یک یهودی، یک سیاه‌پوست و... بداند. شرایط در عصر مدرنیته به گونه‌ای سامان یافته است که افراد واجد هویت‌های چندگانه هستند. هویت‌هایی که همزمان متأثر از نژاد، جنسیت، حرفه، تحصیلات، تعلقات و ملیت آنها است. همین تحولات جدید است که کار حکومت‌ها را در مواجهه با مردمی که در پی کرامت و برابری هستند، پیچیده‌تر کرده است. سیاست هویت با تمرکز بر رویکرد نظام‌های سیاسی نسبت به هویت‌های جمعی که عناصری چون قومیت، نژاد، مذهب، زبان، جنسیت، حرفه، تحصیلات و... مشخصه آنها است، تلویحاً به مفهوم هویت ملی نیز نظر داشته است. در دوران معاصر که افراد هر جامعه‌ای، ارزش‌ها، هنجارها و تعلقات گروهی بسیار وسیعی دارند، هویت ملی چون چتری است که قادر است بر فراز مجموعه هویت‌های جمعی گسترده شده و وحدتی در عین کثرت را فراهم آورد. به نظر می‌رسد رویکرد نظام‌های سیاسی گوناگون به حیطه حیات هویت‌های جمعی، به نحوی انعکاسی بر چهارچوب معنایی و مصداقی هویت ملی اثر می‌گذارد؛ به عبارت دیگر، احساسات و ادراکات افراد یک جامعه - که هر یک به نحوی متصل به یک یا چند گروه هویتی فروملی هستند - نسبت

به مفهوم هویت ملی، تحت‌تاثیر نوع رفتار نظام سیاسی آن کشور با گروه‌های هویتی خواهد بود. در ایران نیز، وجود هویت‌های متنوع دینی، مذهبی، قومی، نژادی و زبانی پدیده نوظهوری نبوده و سوغات دوران باستان است. مازاد بر این تنوع وسیع، تعریف مدرن از هویت در ایران نیز همچون سایر کشورهای جهان، گروه‌های هویتی جدیدی را شکل داده است که مشخصه‌هایی چون جنسیت، حرفه، تحصیلات و حتی گرایش‌ات و فیزیولوژی جنسی خود را مولفه اساسی در تعریف ماهیت وجودی خود، به‌عنوان بشر به‌طور عام و شهروند به‌طور خاص می‌دانند. واضح است که تنوع وسیعی که در زمینه هویت‌های گروهی در ایران به چشم می‌خورد، تعریف هویت ملی ایرانی را به‌نحوی که مورد قبول نظام سیاسی و همچنین مردم ایران باشد، دشوار ساخته است. همانگونه که پیشتر اشاره کردیم، احساس تعلق به ملیت ایرانی در میان هر یک از افراد جامعه، ثمره رویکرد نظام سیاسی حاکم نسبت به خواست به رسمیت شناخته شدن ابعاد وجودی و منافع هویت‌های گروهی ملت ایران است. پژوهش حاضر در پی بررسی این موضوع است که سیاست‌های هویتی نظام جمهوری اسلامی در قبال انواع گروه‌های هویتی در ایران، چه تاثیری بر نگرش ملت ایران به مفهوم هویت ملی داشته است. پرسش اساسی این پژوهش عبارت است از اینکه رویکرد جذب یا دفع هویت‌های گروهی از سوی نظام سیاسی در ایران که تحت عنوان «سیاست هویت» از آن یاد می‌شود، چه تاثیری بر درک افراد از تجربه هویت ملی دارد؟ فرضیه نگارنده در پاسخ به این پرسش عبارت است از اینکه سیاست‌های هویتی جمهوری اسلامی ایران بر مدار همگون‌سازی و همگن‌پروری شکل گرفته است و بر همین اساس در کشور نوعی نابرابری، تبعیض، تحقیر و انکار گروه‌های هویتی چندگانه موج می‌زند که ماحصل آن گسست اجتماعی و معرفتی هویت‌های گوناگون از یکدیگر، تضعیف همدلی و همراهی مابین ایشان و زوال مفهوم ملیت ایرانی است. روش مورد استفاده در این پژوهش، توصیفی-تحلیلی و بر اساس مطالعات کتابخانه‌ای و جستجو در اسناد و منابع مکتوب و سایت‌های علمی گوناگون است.

## بحث و بررسی

### هویت و سیاست هویت

به بیان کاستلز هویت عبارت است از فرآیند معناسازی بر اساس یک ویژگی فرهنگی یا ۱۰۷

مجموعه به هم پیوسته‌ای از ویژگی‌های فرهنگی که بر منابع معنایی دیگر اولویت می‌یابند (کاستلز، ۱۹۹۶: ۶۷). در جوامع سنتی پیشامدرن، هویت افراد متأثر از باورهای دینی و روابط خانوادگی و خویشاوندی بود. مشخصه این هویت نوعی ثبات است که شالوده آن، این ایده است که افراد در یک موقعیت هویتی از پیش تعیین شده قرار دارند، تمامی شاخصه‌هایی که یک خود درونی را شکل می‌دهند ثابت هستند، تحرک اجتماعی از پیش محدود شده است و جهت‌گیری آینده ایشان کم‌وبیش آشکار است. از این رو اساساً پرسش از جایگاه خود در جهان به اذهان متبادر نمی‌گشته است. پس از آن و در دوران مدرنیته مفهوم سوژه مطرح شد. سوژگی افراد در دوران مدرن تماماً هویت انسان مدرن را تحت‌تاثیر قرار داد و به بشر این امکان را داد تا در کنار منابع سنتی هویت خویش، امکان تعریف یک منبع هویتی جدید را بازیابد. در این نگرش انسان و توانایی و عقلانیت وی در مرکز گفتمان هویتی قرار دارد و او قادر است مستقل از شیوه‌های رفتاری و آداب و سنت‌های برجای مانده از اجدادش، خالق جوهره «خویشتن» باشد. بر همین اساس میشل فوکو معتقد است انسان مدرن کسی است که می‌خواهد خود را جعل و خلق کند. از این پس هرچه به دوران معاصر نزدیک‌تر می‌شویم، پویایی و سیالیت مفهوم هویت بر تصلب و ثبات پیشین این مفهوم پیش می‌گیرد.

امروزه بیشتر افراد خود را در قالب بیش از یک هویت تعریف می‌کنند و این تکثرگرایی ماحصل تاریخ و تجربه زیسته بشر، ساختارهای اجتماعی متکثرپرور و ظرفیت وجودی بشر برای به دوش کشیدن هویت‌های چندگانه است. در دوران حاضر، هویت افراد صرفاً از خلال سانحه تولد یا طبقه‌بندی اجتماعی ایشان تعریف نمی‌شود، بلکه پروسه شکل‌گیری هویت افراد امری کاملاً پویا و ابدی و مبتنی بر دوگانه «تداوم<sup>۱</sup>» و «تحول<sup>۲</sup>» است. تحول به معنای اثرپذیری اصالت طبیعی بشر از تربیت و شرایط زیسته خویش است. تداوم نیز به معنای وجود دائمی «خود» منحصر به فرد هر فرد است که عامل تمایز وی با دیگری است (Ünal & İnaç, ۲۰۱۳).

فوکویاما معتقد است مفهوم مدرن هویت، تلفیقی از سه پدیده متفاوت است:

الف) خواست به رسمیت شناخته‌شدن به‌عنوان یک وجه عام از شخصیت بشر.

1 - continuity

2-change

ب) تمایز میان خود درونی و خود بیرونی افراد و ارزشمندتر شدن تدریجی خود درونی در مقایسه با خود بیرونی.

ج) مفهوم کرامت که بر اساس آن ارزش برابر باید نه فقط طبقه محدود و خاصی از مردم، بلکه در مورد همگان به رسمیت شناخته شود (فوکویاما، ۲۰۱۸: ۴۸).

نکته کلیدی درباره هویت این اندیشه است که هویت درونی و اصیل یک فرد می‌تواند متفاوت از هنجارها یا رفتارهای اجتماعی تقدیس شده توسط جامعه پیرامونی باشد. این خود درونی می‌تواند بر اساس ملت، قومیت، نژاد، فرهنگ، مذهب، جنسیت، تمایلات جنسی یا هر ویژگی دیگری که اجتماعات انسانی را کنار یکدیگر قرار می‌دهد، شکل بگیرد. اساساً انسان‌ها برای ارضا شدن به چیزی بیشتر از تامین نیازهای مادی موردنظر اقتصاددانان نیاز دارند. آنها به موازات تامین نیازها، می‌خواهند دیگران خود اصلی ایشان را به رسمیت بشناسند (فوکویاما، ۲۰۱۴: ۱۹۹). یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های جوامع امروزی به متن آمدن نیروهایی است که پیشتر در حاشیه بوده‌اند. اکنون این نیروها می‌خواهند روایت خود از جهان و تاریخ را داشته باشند و نحوه مواجهه حکمرانان با این جریانات نوظهور به شدت بر آینده هر کشوری اثرگذار خواهد بود. اگر در دوره تجدد با شکل‌گیری دولت-ملت‌ها ناسیونالیسم ظهور کرد و هویت از منظر دولت-ملت مبتنی بر علقه‌های سیاسی شکل گرفت، در دهه‌های اخیر هویت از منظر گروه‌ها و جنبش‌های اجتماعی و مبتنی بر علقه‌های اجتماعی و فرهنگی پدید آمد. رویکرد دوباره سیاست به جانب مسائل هویت، بازتاب جو عدم اطمینان فزاینده‌ای است که زاییده ناامنی اقتصادی، دگرگونی اجتماعی و فرهنگی وخیم، حادث‌تر شدن نابرابری‌ها و احساس خطر تباهی است که دامنگیر خیل عظیمی از افرادی شده است که اصرار دارند بر مبنای هویت گروهی خود به رسمیت شناخته شوند.

درون مایه اصلی مفهوم سیاست هویت این است که در جوامع گوناگون همواره یک نگاه قومیتی، فرهنگی یا جنسیتی خاص به مثابه خوانش و نگاه رسمی، طبیعی، فراگیر و فرازمانی بر دیگر نگاه‌ها و گزینه‌ها تحمیل شده است؛ لذا باید سیاست هویت را کوششی از سوی اصحاب قدرت برای الگوسازی و عادی‌سازی یک نگاه خاص به یک واحد سیاسی معین (سازمان، قوم یا کشور) دانست. این نگاه خاص از طریق نهادهای مختلف به‌ویژه مجاری آموزشی و پرورشی مانند

کتاب درسی و برنامه‌های تلویزیونی نهادینه می‌شود (امیرزاده و بهستانی، ۱۳۹۲).

سیاست هویت به معنای طیف گسترده‌ای از فعالیت‌های سیاسی و نظریه‌پردازی در عرصه‌های متنوعی چون چندفرهنگ‌گرایی، جنبش زنان، جنبش‌های همجنس‌گرایان، جنبش‌های جدایی‌طلب، درگیری‌های قومی و مذهبی و... است. کنش‌های هویتی غالباً در ابتدا از سوی گروه‌های هویتی رخ می‌دهند. در این حالت هدف از جنبش‌های هویتی تأمین برابری، مقبولیت و کرامت گروه خاصی از مردم است که به واسطه هویت خود به حاشیه رانده شده و تحت ظلم، تحقیر، تبعیض و بی‌عدالتی قرار گرفته‌اند. علاوه بر این اقبال یا عدم اقبال نظام‌های سیاسی نسبت به یک هویت مشخص نیز در دسته سیاست‌های هویتی قرار می‌گیرد و غالباً سکه دورویی است که سویه حمایتش نصیب گروهی خاص و سویه حذف و بدخواهی آن نصیب گروه خاص دیگری می‌شود. در یک معنای کلی سیاست هویت عبارت است از تعیین سرنوشت افراد بر مبنای هویت ایشان. به عنوان مثال زمانی که یک فرد با برچسب‌هایی چون زن بودن، رنگین‌پوست بودن، همجنس‌گرا بودن، معلول بودن، بی‌سواد بودن، یهودی بودن، ایزدی بودن، لائیک بودن و هزاران هزار خصیصه انتصابی یا اکتسابی شناخته بشود و همین برچسب‌ها بر رویکرد افراد جامعه و نظام‌های حکمرانی ملی و بین‌المللی نسبت به وی اثر صد درصدی داشته باشد، سیاست هویت بروز یافته است. سیاست هویت مفهومی است که امکان قرائتی دوگانه از آن وجود دارد. وجه مثبت آن زمانی رخ می‌دهد که یک گروه هویتی یا یک نظام سیاسی در پی آن باشد که ظلم و انکار افراد بر مبنای هویتشان را منتفی کند و بهروزی را سهم «بودنِ افراد» و نه «چگونه بودن ایشان» بداند. وجه منفی و مخرب آن نیز زمانی رخ می‌دهد که اعضای یک گروه هویتی یا یک نظام سیاسی در پی حمایت از یک هویت خاص و حذف هویت دیگری باشند و به بهانه مسائل هویتی راه را برای جهانگیری گروه‌های سلطه‌طلب هموار کنند.

سیاست هویت سیاستی است که در آن مسئله اصلی نه رفاه یا ایدئولوژی، بلکه هویت افراد و گروه‌ها است. به نظر می‌رسد ادعای فوکویاما در کتاب خود با عنوان «هویت» صحیح است. وی معتقد است هویت گروهی افراد وابسته به تجربه زیسته ایشان است که هر آن تحت حوادثی چون جنگ، اپیدمی‌ها و سوانح صنعتی ممکن است ابعاد جدیدی به خود بگیرد (Mohanty & Moya).

۱۱۰ تجربه زیسته به معنای فهم ذهنی از تجارب روزمره است و این نوع فهم و برداشت (2006: 181).

را هرگز نمی‌توان با دیگران به اشتراک گذاشت، بلکه صرفاً می‌توان روایتی از این برداشت را با ایشان شریک شد و این همان کارکردی است که سیاست هویت را برای مردمان همواره در حاشیه به رویکردی جذاب و ملموس تبدیل کرده است. بخش عمده‌ای از جنبش‌های خیابانی نیم‌قرن اخیر با توسل به این ایده قابل درک است که جان‌مایه هویت هر فرد یا گروهی ترکیبی از تجارب زیسته وی و شناختی است که دیگران از وی داشته و از خود بروز می‌دهند؛ بنابراین اگر مناسبات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی نتوانند تصویری نزدیک به واقعیت درونی هر گروه از مردم منعکس کنند، آن بخش از مردم بسیار متضرر گشته و پیامد محرومیت‌های پی‌درپی ایشان، خشم و کینه نسبت به مناسبات حاکم خواهد بود.

## سیاست‌های هویتی در ایران

بنابر آنچه تاریخ روایت می‌کند نخستین بار سیاست‌های هویتی مبتنی بر حذف و انکار در دوران مشروطه و بر نیروهای سیاسی و اجتماعی اعمال شد. نخست مشروطه‌خواهان و سنت‌گرایان حذف یکی را بر سازش با یکدیگر ترجیح دادند و پس از آن همین رویه حذف دیگری در میان خود مشروطه‌خواهان ریشه دواند. سپس در دوران پهلوی، حمایت حکومتی نصیب اندیشه‌های باستان‌گرایی همچون میراث فرهنگی زرتشتیان و تاریخ شاهنشاهی هخامنشیان، غرب‌گرایی، تمدن مدرن و در یک کلام پان‌ایرانیسم به عنوان هویت ملی ایرانی شد و رعب و وحشت و فشار حکومت دامن نیروها و نهادهای مذهبی و مدعیان تمدن اسلامی و اسلام حداکثری را گرفت. همین رویکردها بود که به خطر بحران هویت در جامعه دامن زد و مردم را برای احیای ابعاد معنوی هویت خود به عرصه انقلاب ۱۳۵۷ کشاند. اما انقلاب اسلامی در اصلاح سیاست‌های هویتی در ایران موفق نبود و مجدداً جوهره سیاست‌های هویتی را با دوگانه حذف/حمایت پیوند زد. در ابتدای انقلاب ایده‌هایی چون تشکیل یک جبهه واحد در مقابل استکبار جهانی و صدور انقلاب، کفه ملی‌گرایی اسلام‌محورانه را بسیار سنگین‌تر کرد و به تدریج اشکال افراطی چون مخالفت با بزرگداشت مراسمات باستانی و تلاش برای الحاق ابعاد مذهبی به این آیین‌ها و سخت‌گیری شدید در خصوص به کارگیری عناوین متعلق به متون و فرهنگ باستانی برای مغازه‌ها، برنامه‌ها و... پیدا کرد. با گذشت سال‌های بحرانی پس از انقلاب، این رویکرد جان تازه‌ای گرفت و به صورتی نهادمند

به رشد و نفوذ خود ادامه داد که تلاش برای اسلامی‌سازی محتوایی و شکلی دانشگاه‌ها، ساده‌ترین گواه آن است (امیرزاده و بهستانی، ۱۳۹۲).

ریچارد مسباچ و ادوارد رودز در پژوهشی در سال ۲۰۰۷ به بررسی عوامل موثر در تعیین ظرفیت و تمایل کشورها برای پذیرش هویت‌های متعدد گروهی و برخورد بدون خشونت با «دیگران» در داخل یا خارج مرزهای خود پرداخته‌اند. یکی از مواردی که ایشان به آن اشاره می‌کنند مبنای مشروعیت نهادی نظام‌های سیاسی است. بر اساس این رویکرد زمانی که حکومتی ادعای نمایندگی یک طبقه یا مذهب خاص را داشته باشد، هویت‌های خارج از این طبقه یا مذهب را «غیر» خوانده و ظرفیت مدارا با ایشان را از دست خواهد داد. بنابراین سیاست‌های هویتی برای کشورهایی که ادعای اقتدار خود را بر اساس توانایی خود در نمایندگی برخی از هویت‌های گروهی بنا می‌کند، به یک چالش مبدل خواهد شد (Mansbach & Rhodes, 2007).

به نظر می‌رسد پس از انقلاب اسلامی، ارزش‌های مبتنی بر تشیع اسلامی به مهم‌ترین منبع ایجاد وحدت هویتی و زبان فارسی به مهم‌ترین نماد هویتی مشترک تبدیل شده است و ایرانیان از حفظ و پاسداشت سایر ابعاد هویتی خویش به طرق مختلف منحرف یا منع شده‌اند. این شرایط به درستی مصداق عینی ادعای کاستلز است که معتقد بود منطق شکل‌گیری هویت افراد از سه طریق خارج نیست؛ اول هویت مشروعیت‌بخش که توسط نهادهای غالب جامعه ایجاد می‌شود تا سلطه سیستمی این نهادها بر کنشگران را افزایش دهد. دوم هویت مقاومت که از سوی کنشگرانی متولد می‌شود که در شرایطی قرار دارند که از طرف مراجع سلطه بی‌ارزش تلقی شده و به رسمیت شناخته نمی‌شوند. سوم هویت برنامه‌دار که ماحصل واکنش کنشگران اجتماعی به طرد و تحقیر از سوی نظام‌های حاکم است؛ در این شرایط کنشگران اجتماعی هویت جدیدی را می‌سازند که در پی تغییر شکل کل ساخت اجتماعی است. طبق طبقه‌بندی کاستلز مرجع شکل‌دهنده به هویت مشروعیت‌بخش در ایران، نظام سیاسی حاکم در کشور است که به واسطه ابزارهای الهام و اثربخشی خود همچون نظام آموزشی و ابزارهای اصلی این نظام همچون کتب، همایش‌ها و مراسمات، اردوها و... رسانه‌های صوتی و تصویری دولتی، مطبوعات دولتی، دیوارنویسی‌ها و تبلیغات خیابانی، شعارسازی‌ها و... تلاش می‌کند یک ایرانی واقعی را به تصویر کشیده و او را باورپذیر سازد. ایرانی که مسلمان است و مذهب شیعه را با افتخار در صدر مذاهب

اسلامی می‌داند -لذا تلویحاً سایر ادیان و مذاهب مشهور و غیرمشهور داخل کشور را درجه دوم و سوم و... تلقی می‌کند-، ایرانی که اگر مرد است، شلوار جین و بلوز آستین کوتاه به تن ندارد و اگر زن است مزین به پوشش چادر است و فرزندش را به آغوش کشیده و معتقد است در میان ابعاد متنوع زنانگی، اولویت با مادرانگی و فرزندپروری است. ایرانی که در ازای تلاش خود از رفاه برخوردار است و از هیچ کم‌وکاستی گلایه ندارد، به ازای مالیات کسرشده از حقوق خود در شهری رو به رشد و پیشرفت زندگی می‌کند و خود را با پیشرفته‌ترین شهرها و روستاهای جهان مقایسه نمی‌کند، ایرانی که اثرگذاری بر سرنوشت کشورش را از پای صندوق رای آغاز می‌کند و تا همیشه ناظر بر مسئولین است و می‌تواند انتقاد خود را به گوش همه برساند و طلب پاسخگویی کند. ایرانی که دوجنسه نیست؛ ایرانی که همجنس‌گرا نیست؛ ایرانی که مجرد همیشگی را برنگزیده است و ایرانی که از چند و چون ازدواج سفید سوال نمی‌کند. این یک ایرانی برگزیده از نگاه نظام سیاسی حاکم است. در مقابل این هویت از پیش تعریف شده، مردمانی وجود دارند که «خود» درونی و اصیل آنها در قالب این هویت از پیش تعیین شده نمی‌گنجد و به این جرم همواره «غیرخودی» و شایسته انکار و تبعیض شناخته شده‌اند. به بیان کاستلز، مبنای هویت ایشان «مقاومت» در برابر تعریف مطلوب هویت ایرانی از منظر نظام سیاسی است. بنابراین همه آنانی که خارج از تعریف دولتی هویت قرار دارند، منشاء هویت خود را در مقاومت و مخالفت با الگوی برگزیده می‌یابند. سومین طبقه از هویت‌های مدنظر کاستلز که هویت برنامه‌دار نامیده می‌شود زمانی آشکار می‌شود که هویت‌های نامطلوب حکومتی بنابر خصایص مشترک در کنار یکدیگر قرار گرفته و یک «اقلیت هویتی» را شکل می‌بخشند که علی‌رغم آنکه شباهتی با نسخه مطلوب و پسندیده حکومتی ندارند، به واسطه بودن خود، در پی شأن و کرامت برابر هستند. نمونه این گروه‌های اقلیتی بی‌شمار است. این گروه‌ها اغلب به علت محدودیت‌هایی که قانون اساسی کشورمان برای ایشان در نظر می‌گیرد، به صورت مخفیانه و بعضاً در خارج از کشور شکل می‌گیرند. سازمان دگرباشان جنسی ایران، سازمان دموکراتیک یارسان، حزب آزادی کردستان، حزب مردم بلوچستان و... از نمونه این اقلیت‌های سازماندهی شده هستند. غالباً رفتار و فعالیت این گروه‌ها نوعی کنش واکنشی برخاسته از خشم است. این گروه‌ها خود را در برابر مرجعی صاحب قدرت می‌یابند که میل به حذف ایشان دارد؛ لذا در واکنشی سرشار از خشم و نفرت نسبت به این مراجع

قدرت، هدف برابری طلب خود را از کانال‌های خصومت‌آمیز دنبال می‌کند.

هنگامی که سیاست‌های هویتی از یک‌سو بر تعریف یک هویت مطلوب از سوی حکمرانان و حمایت بی چون و چرا از «جامعه خودی‌ها» و از سوی دیگر بر حذف هویت‌های غیرمطلوب - اما زنده و موجود - و به رسمیت نشناختن «جامعه غیرخودی‌ها» بنا شوند، حامل تهدید آشکاری نسبت به هویت‌های گروهی هستند و بی‌شک محرک واکنش هیجانی و مخرب این اقلیت‌ها خواهند بود.

باری بوزان در دسته‌بندی انواع تهدیدات موجود نسبت به اقلیت‌ها، از چهار دسته مشخص نام می‌برد:

الف) تهدید جسمی شامل آزار و اذیت، آسیب رساندن یا مرگ

ب) تهدید اقتصادی شامل تخریب اموال و محرومیت در دسترسی به منابع یا فرصت‌های شغلی

ج) تهدید حقوق شامل انکار آزادی‌های مدنی یا حبس

د) تهدید موقعیت یا وضعیت شامل تنزل مقام یا تحقیر عمومی (Buzan, 1991: 37).

متأسفانه سال‌ها است اشکال گوناگون این تهدیدها در ایران، در قالب سیاست‌های هویتی به سمت هویت‌های نامطلوب جمهوری اسلامی گسیل می‌شود. تصمیم سیاسی برای زندگی خصوصی و عمومی افراد بر اساس هویت ایشان در ایران امروز بسیار رایج است. فراگیرترین تبعیض‌ها بر اساس دین و مذهب، قومیت و نژاد، زبان و جنسیت است؛ تفاوت مابین قوانین تقسیم ارث و مجازات زنا بین مسلمان و غیرمسلمان، ممانعت از ساخت مساجد اهل سنت در شهرهایی با اکثریت شیعه همچون تهران، مشکلات بهائیان در دسترسی به فرصت‌های اشتغال و تحصیل، امکان بسیار ناچیز نمایندگی سیاسی برای اقلیت‌های مسیحی، یهودی، زرتشتی و حتی هم‌وطنان اهل سنت - پس از انقلاب هیچگاه شاهد سمت‌گیری اهل سنت در مقام وزیر و معاون وزیر نبوده‌ایم - بخشی از سیاست‌های هویتی مبتنی بر حذف و تبعیض بر اساس مذهب افراد است.

نابرابری بر اساس قومیت، نژاد و زبان افراد عمدتاً در حوزه نظام آموزشی و توزیع ثروت و فرصت دیده می‌شود. معضلات کولبری و قاچاق در مرزهای غربی، شرقی و جنوبی، مشکلات دسترسی به درمانگاه، مدرسه و استفاده از آب آشامیدنی پاک، برق و گاز، نرخ بسیار بالای

بی‌سوادی، مرگ‌ومیر نوزادان، مصرف دخانیات و خودکشی در سیستان و بلوچستان با اکثریت قوم بلوچ و خوزستان با اکثریت اعراب نشانه بارزی از این نابرابری‌هاست (Ceasefire Centre for Civilian Rights, 2018). آمار سال ۲۰۱۹ نشان می‌دهد که در میان اعراب اهوازی، میزان ترک تحصیل در مقطع ابتدایی ۳۰٪، در مقطع راهنمایی ۵۰٪ و در مقطع دبیرستان ۷۰٪ است. علاوه بر این در همین سال، ۴۸٪ جمعیت روستایی و ۵۲٪ جمعیت شهری استان کردستان، ۳۸٪ جمعیت روستایی و ۴۵٪ جمعیت شهری استان بوشهر و ۷۶٪ جمعیت روستایی و ۶۳٪ جمعیت شهری استان سیستان و بلوچستان زیر خط فقر بوده‌اند. درحالی که این آمار در تهران برای مناطق روستایی ۲۶٪ و برای مناطق شهری ۱۷٪ است. سلب حق آموزش زبان مادری برای کودکان اقلیت و محدودیت استفاده از زبان‌های غیرفارسی در نظام اداری به‌خصوص آموزش و پرورش نیز مشکل دیگری است که غیرفارسی‌زبانان را صرفاً به‌علت جنبه زبانی هویت ایشان دچار سختی کرده است (Ceasefire Centre for Civilian Rights, 2019).

جنسیت چهارمین عامل هویتی نابرابری و تبعیض در کشور است. بر اساس آمار رسمی اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی تهران، ایران در سال ۲۰۲۰ از منظر شاخص شکاف جنسیتی از میان ۱۵۳ کشور در رده ۱۴۸ قرار گرفته که نسبت به سال گذشته ۶ پله تضعیف شده است. زیرشاخص‌های این مجموعه شامل فرصت و مشارکت اقتصادی، دستیابی به امکانات آموزشی، توانمندسازی سیاسی و بهداشت و بقا است که زنان ایرانی بیشترین شکاف جنسیتی را در حوزه‌های اقتصادی و سیاسی متحمل شده‌اند. مجمع جهانی اقتصاد در سال ۲۰۲۰ اعلام کرد که سهم زنان ایرانی از کرسی‌های دولت ملی در این سال تنها ۳٫۲٪ و از کرسی‌های مجلس ۵٫۹٪ بوده است. حقوق مربوط به ازدواج بین ادیان مختلف، ادامه تحصیل، اشتغال، خروج از کشور و... نیز از مصادیق آشکار سیاست‌های هویتی مبتنی بر جنسیت در ایران است که همواره زنان را انسان‌های درجه دوم تلقی می‌کند (کریمی دستنایی، ۱۳۹۸).

نحوه برخورد با اقلیت‌ها، معیاری است برای ارزیابی میزان تحقق ارزش‌های انسانی و اخلاقی در یک جامعه؛ به عبارتی بر اساس آزادی کسانی که خارج از گفتمان حاکم قرار دارند، می‌توان در مورد سلامت آن جامعه صحبت کرد و اطلاعات کمی و کیفی از شرایط اقلیت‌ها در ایران نشان از این دارد که جامعه ایرانی از این منظر به مرض بدخیمی دچار است.

## هویت ملی؛ امکان گذار از منازعات هویتی

پاسخ به این پرسش که هویت ملی دقیقاً چیست و حدود و ثغورش کدام است، امر دشواری است؛ به خصوص در دهه‌های اخیر که این مفهوم نیز، همچون مفهوم هویت به‌طور عام، تحولات بسیاری را از سر گذرانده و قرائت‌های متفاوتی به خود دیده است. احمد اشرف در کتاب خود که با عنوان هویت ایرانی چاپ و توسط حمید احمدی ترجمه شده است از سه روایت گوناگون از مفهوم هویت ملی سخن می‌گوید. اولین روایت که آن را روایت «ناسیونالیسم رومانتیک» می‌خواند، ملت را پدیدار طبیعی تاریخ بشر می‌انگارد که منشأ آن را باید در دوران پیش از تاریخ جست. در تقابل با این دیدگاه، که از مقوله ناسیونالیسم افراطی است، روایت «مدرن و پست مدرن» در نیمه قرن بیستم تدوین شد و رواج گرفت. این دیدگاه ملت را پدیداری جدید می‌داند که ساخته و پرداخته دولت‌های ملی در عصر جدید است و عمر آن از قرن هجدهم پیشتر نمی‌رود. افزون بر این، بین هویت ملی، که ویژه دنیای مدرن است و هویت‌های پیش از آن گسستی تاریخی وجود دارد. از منظر روایت سوم که روایت «تاریخی‌نگر» نامیده می‌شود، هویت ملی ماحصل دوران مدرن است اما گسست بنیادین هویت ملی با هویت گذشته پذیرفتنی نیست.

دیدگاه تاریخی‌نگر بر ریشه‌های تاریخی اجتماعات قومی فرهنگی تأکید می‌کند، بر آن است که ملت‌ها و ناسیونالیسم‌های مدرن محصول فرآیندهای تاریخی درازمدت هستند و ماهیت تاریخی‌نگر ملت را باید در افسانه‌ها، خاطرات، ارزش‌ها و نهادها جستجو کرد (احمدی، ۱۳۹۵: ۲۷-۳۹). نگارنده در نوشتار پیش‌رو بر سومین روایت از مفهوم هویت ملی تکیه کرده است. به بیان اسمیت، «هویت ملی عبارت است از احساسات افراد جامعه نسبت به قلمرو و تاریخ سرزمینی خود و برداشت ایشان از میهن‌پرستی، شهروندی، ارزش‌ها و سنت‌های مشترک جامعه» (Smith, ۲۰۰۶). اسمیت از اسطوره‌ها، خاطرات، ارزش‌ها، سنت‌ها و نمادها به‌عنوان رکن تمایزبخش میان ملت‌ها استفاده کرده است و به این ترتیب تأکید ویژه‌ای بر مولفه‌های ذهنی هویت ملی داشته است. به اعتقاد اندرسون هویت ملی بیش از آنکه محصول آگاهی از وحدت پیشینه فرهنگی، قومیت، مذهب یا سابقه گروه‌های اجتماعی باشد، آغازی است برای شکل بخشیدن به یک استراتژی سیاسی/اجتماعی/فرهنگی جهت خلق آینده مطلوب یک ملت. از منظری دیگر اندرسون معتقد است هویت ملی دارای وجهی سلبی است که بر وجه ایجابی آن غلبه دارد؛ به این معنا که کارکرد

هویت ملی برای افراد یک جامعه، نفی هویتی است که متعلق به ایشان نیست و دیگران تلاش دارند به ایشان تحمیل کنند (Anderson, 2006: 23-29).

هویت ملی متشکل از عناصری است که عبارت هستند از تاریخ، آداب و رسوم فرهنگی و اجتماعی، دین، موقعیت جغرافیایی، ارزش‌ها و هنجارها، سنت اندیشه سیاسی، قرائت حاکم از مشروعیت، سیستم سیاسی، سیستم قضایی، مدل اقتصادی، سیاست خارجی و فرهنگ استراتژیک در یک کشور (Henry, 2002).

فلسفه سیاسی در دوران معاصر از دو منظر چیستی هویت ملی را تشریح کرده است:

الف) عینیت به منزله هویت؛ به این معنا که هویت ملی در نمادها و مشخصه‌هایی چون اسطوره‌ها، مرز جغرافیایی، اشتراک سرزمینی، پرچم، سرود ملی، زبان مشترک و... متجلی می‌گردد.

ب) ذهنیت به منزله هویت؛ به این معنا که هویت ملی یک درک شخصی قابل انعطاف و مشروط از اصالت و تعلق ملی است. به عبارتی در این تفسیر، از هویت به عنوان ماحصل یک فرآیند اجتماعی ذهنی و درک و پذیرش روابط نسبی مابین عناصر عینی هویتی یاد می‌شود.

به نظر می‌رسد آنچه عینی است، دولت است اما تعلق و وفاداری افراد به یک ملیت، غالباً بر اساس اصول ذهنی و ادراکی است؛ به عبارتی هنگامی که سخن از دولت‌سازی در میان باشد، موارد عینی چون تاسیس نهادهای ملموس ارتش، پلیس، بوروکراسی و وزارتخانه مدنظر است؛ اما ملت‌ها حول مفاهیم ذهنی و ناملموس شکل می‌گیرند و صرفاً از رهگذر تاکید بر یک پرچم و عنوان، نمی‌توان از دل نمادها وفاداری دائمی و حتمی به مفاهیم را استخراج کرد. ملت‌سازی عبارت است از ایجاد حسی از هویت ملی که افراد به آن وفادار باشند؛ هویتی که بر وفاداری به قبایل، روستاها، مناطق یا گروه‌های قومی ارجحیت و اولویت داشته باشد؛ بنابراین هویت ملی یک «زنجیر خیالی» است و انسجام بین افراد را نه به واسطه تعلقی عینی چون پرچم و سرود ملی بلکه از رهگذر تعلقات ذهنی و حسی مشترک فراهم می‌آورد.

مارتین بارت از شش مولفه نام می‌برد که افراد جامعه می‌بایستی برای سنجش عمق پیوند خود

با مفهوم هویت ملی، به آنها توجه کنند:

۱- اعتقاد ذهنی در مورد اینکه به کدام ملت تعلق دارند.

۲- احساسات (مثبت یا منفی) نسبت به ملیت خود.

- ۳- احساس قوی وابستگی ملی به عنوان بخشی از هویت فردی خود.
- ۴- نقطه نظرانی در مورد اهداف و مشکلات کنونی ملت.
- ۵- یک تجربه ذهنی از عضویت خود در گروه افرادی با ملیت مشترک.
- ۶- علم به فرهنگ و ارزش‌های ملی و تمایل به پیروی از هنجارهای رفتاری ملی (Barrett, 2005).

یکی از مهم‌ترین مسائل در خصوص مفهوم هویت ملی این است که این موضوع در حال تبدیل شدن از یک مفهوم پیشینی به یک مفهوم پسینی است؛ به این معنا که از شدت تاکید بر ابعاد سنتی هویت ملی من جمله پایه‌های نژادی و فرهنگی کاسته و بر اهمیت کسب حق تعیین سرنوشت ملی تاکید شده است. به اعتقاد نگارنده وجود حس اصیلی از تعلق ملی به یک سرزمین و درک اثرپذیری مستقیم از سرنوشت وطن، از علل اساسی ارجحیت یافتن هویت ملی بر سایر جنبه‌های فردی و گروهی هویت افراد است. مادامی که درکی از وطن و احساس وابستگی به یک تجربه مشترک در گذشته و سرنوشت مشترک در آینده در میان افراد یک جامعه وجود داشته باشد، افراد می‌کوشند جایگاه هویت گروهی و فردی خود را در پشت مرزهای هویت ملی خویش مستقر سازند. در چنین شرایطی پاسخگویی به مطالبات گروه‌های هویتی، در گرو خصومت‌ورزی نسبت به ارزش‌ها و نمادهای هویت ملی نخواهد بود. به بیان ساده، افراد می‌توانند در عین ایرانی بودن، عرب، ترکمن، اهل سنت، یهودی، یارسانی و... باشند و در موقعیت‌های اضطرار ملی، با کنار گذاشتن تفاوت‌های مابین خویش، به نام هویت ملی خود متحد شده و اثربخش باشند. این نوع نگاه به مسئله هویت ملی آفریننده است؛ به این معنا که ملیت را تبدیل به بستری برای خلق همگونی و وحدت افراد مختلف با هویت‌های گروهی متنوع می‌کند. این نوع نگاه به هویت ملی، نوعی ظرفیت بی‌نهایت برای جذب حداکثری را فراهم می‌آورد که همه ایرانیان را زیر عنوان «ایران» گرد هم می‌آورد. با این حال، ملت یک نهاد واحد نیست که در آن همه اعضا مانند یکدیگر فکر کنند، احساس کنند و رفتار کنند؛ در عوض هر فرد در تعامل با دیگران با معنای مختلفی از هویت ملی درگیر می‌شود. چالش اصلی این است که چه تجربیاتی باعث می‌شود درک یک فرد از مفهوم هویت ملی به گونه‌ای غیرمسالمت‌آمیز شکل بگیرد؟ پرسش بعدی این است که مراجع

## ملیت ایرانی؛ قربانی نیم‌قرن سیاست‌های هویتی نفرت‌آفرین

در علم شیمی برخی فرآیندها در دسته فرآیندهای شیمیایی قرار می‌گیرند؛ به این معنا که در خلال این فرآیندها، ماهیت مواد اولیه کاملاً مضمحل شده و یک ماده جدید با خواص و ماهیت جدید پدیدار می‌شود. متأسفانه در جهان متنوع امروز که تنوع هویتی و خواست به رسمیت شناخته‌شدن مشخصه اساسی آن است، سیاست برخی کشورها به نحوی شکل یافته است که مفهوم هویت ملی را یک فرآیند شیمیایی تلقی کرده و تلاش می‌کنند به واسطه ترویج اشتراکات ملی، تنوع هویت‌های محلی و اقلیت‌های موجود را انکار کنند. چنین نظام‌هایی توقع دارند افراد جامعه تحت‌تاثیر القاعات ایشان قرار گرفته و به بهانه حفظ و تقویت هویت ملی خویش، دست از ارزش‌ها، هنجارها و مطالبات مربوط به هویت گروهی خویش بردارند. در چنین شرایطی نظام‌های سیاسی در ابتدا مولفه‌های خاصی از برخی هویت‌های گروهی را گزینش کرده و با استفاده از نظام اقتدار و دانش خود تلاش می‌کنند به افراد جامعه القا کنند حرکات و رفتارهای ایشان باید هر روز به این مولفه‌ها نزدیک‌تر شود و لذا از مولفه‌های هویت گروهی‌شان فاصله بگیرد؛ اما واکنش افراد جامعه به‌نحوی است که اجازه پیشروی به این تربیت تا بی‌نهایت پیش‌رونده را نداده و در پاسخ به این استراتژی نظام‌های سیاسی، الفتی بعضاً افراطی و متعصبانه با ارزش‌های گروه هویتی خویش برقرار می‌سازند. این فرآیند به مرور زمان درک ایشان از مفهوم هویت ملی را به کلی آشفته می‌کند. به عبارتی در شرایطی که نظام سیاسی یک الگوی منتخب را تحت عنوان مولفه‌های هویت ملی به مردم جامعه القا کند و امید داشته باشد مردم از علقه‌های هویتی خود به نفع الگوی تحمیلی حکومتی دست بکشند، نتیجه کاملاً برعکس خواهد بود. در این وضعیت مردم جامعه که هر یک به چندین گروه هویتی مختلف تعلق دارند، به رسمیت شناخته‌شدن خود درونی‌شان را در گرو عبور از مفهوم هویت ملی حکومتی می‌یابند و حساسیت و اهمیت پیوندهای ملی را فراموش خواهند کرد. تلاش برای قلب مفهوم هویت ملی و تلقین مولفه‌های خاصی به‌عنوان عناصر اصلی هویت ملی، هنگامی آغاز می‌شود که نظام‌های سیاسی در پی تبدیل «حاکمیت»<sup>۱</sup> خود به «کنترل»<sup>۲</sup> بر ملت باشند.

- 1sovereignty

- 2control

فوکویاما در پاسخ به این پرسش که چرا وجود معنای فراگیری از هویت ملی حائز اهمیت است به چهار پاسخ کلیدی اشاره کرده است: اول امنیت فیزیکی؛ ضعف هویت ملی باعث بروز مسائل امنیتی می‌شود؛ زیرا واحدهای سیاسی بزرگ‌تر، قدرتمندتر از واحدهای کوچکتر هستند و موقعیت بهتری در شکل دادن به محیط بین‌المللی حسب منافع خویش دارند. دوم کیفیت حکومت؛ حکومت خوب زمانی ظهور می‌کند که کارکنان دولت منافع عمومی را بر منافع محدود خود ترجیح دهند. سوم تسهیل توسعه اقتصادی؛ اگر ملت به سرزمین خود افتخار نکنند، برای سربلندی و پیشرفت آن متحمل هیچ رنجی نمی‌شوند؛ دل‌نگرانی برای مسائل عمومی از حس وفاداری به ملیت نشأت می‌گیرد و به کاهش نابرابری اقتصادی و تسهیل توسعه اقتصادی می‌انجامد. چهارم افزایش شعاع اعتماد؛ اعتماد مبتنی بر چیزی است که سرمایه اجتماعی نامیده می‌شود؛ یعنی توانایی همکاری با دیگران بر اساس هنجارهای غیررسمی و ارزش‌های مشترک. اگر این اعتماد وجود داشته باشد، تبادل اقتصادی و مشارکت سیاسی تسهیل می‌گردد. ملت برای شکوفایی و دولت برای درست عمل کردن به وسیع‌ترین دایره ممکن از اعتماد نیاز دارند (فوکویاما، ۲۰۱۸: ۱۳۰-۱۳۴).

ضعف هویت ملی بحرانی است که در بسیاری از کشورهای خاورمیانه دیده می‌شود. سوریه مثال مناسبی از این بحران است. بحران نظامی امروز در سوریه که ماحصل تنزل اعتراضات مسالمت‌آمیز سال ۲۰۱۱ علیه رژیم بشار اسد به یک جنگ داخلی فرسایشی است، حاوی یک لایه زیرین بسیار عمیق است. پس از کودتای ۱۹۷۰ تا به امروز، خاندان علوی اسد بر سوریه حکمرانی کرده است. در حالی که در سال ۲۰۱۱ علویان ۱۲ درصد جمعیت سوریه را تشکیل می‌دادند، اکثریت جامعه اهل سنت بوده‌اند و تعداد قابل توجهی مسیحی، ایزدی و دیگر اقلیت‌ها در خاک سوریه ساکن بوده‌اند. در بین این گروه‌های مذهبی، شکاف‌های زبانی و قومی نیز وجود دارد که بعضاً با این شکاف‌های مذهبی هم‌راستا است. حکمرانی علویان در طول نیم‌قرن در سوریه توأم با توزیع نابرابر فرصت و امکانات به نفع جمعیت علوی بوده است و هویت‌های غیرعلوی همواره مورد تحقیر، انکار و تبعیض بوده‌اند. در نتیجه این تجربه نادیده‌انگاری، گروه‌های غیرعلوی دچار نوعی کمبود حس وفاداری نسبت به ملیت سوری و رادیکالیزه‌شدن ارزش‌های گروهی خود شدند و همین ضعف همبستگی و زوال مفهوم هویت ملی در سال ۲۰۱۱ یکی از اصلی‌ترین عواملی بود

که خیلی زود تعصب نسبت به هویت‌های فرقه‌ای را جایگزین نارضایتی‌های طبقاتی و اجتماعی مطرح شده در متن اعتراضات مردمی کرد و رفته‌رفته سوریه را به سمت ازهم گسیختگی کشاند. در ایران نیز پس از پیروزی انقلاب، به نحوی از ابزار فارسی‌سازی و تشیع به‌عنوان اهرم شکل‌دهی به هویت ملی استفاده شده است و نسخه مطلوب جمهوری اسلامی، شیعیان فارسی‌زبان بوده‌اند. بر همین اساس می‌توان ادعا کرد که درک ایرانیانِ امروزی از مفهوم هویت ملی شدیداً تحت‌تاثیر سیاست همگون‌سازی و همگن‌پروری در نظام جمهوری اسلامی است. همگون‌سازی فرهنگی یکی از روش‌های بازسازی هویت ملی است که بنابر اینکه اجباری یا اختیاری باشد ممکن است از بالا به پایین (نیازمند اعمال قدرت دولتی) یا از پایین به بالا (در نتیجه اقدامات خود انگیزه مردم) رخ دهد. همگون‌سازی اختیاری / داوطلبانه به این معنا است که اقلیت‌ها به این تصمیم برسند که هماهنگ شدن با فرهنگ مسلط به نفعشان است و لذا اقدام به این کار کنند؛ اما در حالتی که این فرآیند به‌صورت اجباری رخ دهد، نیازمند هزینه کردن قدرت و اجبار زیادی از سوی حکومت است. نخستین ابزار همگون‌سازی فرهنگی، نظام آموزش عمومی است (فوکویاما، ۲۰۱۴: ۲۰۸-۲۰۴).

ایران یکی از چهل کشوری است که اکثریت جمعیت آن را مسلمانان تشکیل می‌دهند، اما نظام سیاسی در ایران از دین رسمی کشور به‌عنوان یک مولفه همانندساز برای بازسازی هویت ملی به نحو مطلوب خود استفاده می‌کند (Lee.D, ۲۰۱۴). علاوه بر این سیاست‌های زبانی نیز همواره به نفع گسترش زبان فارسی و تحدید زبان‌های غیرفارسی تعریف شده‌اند. مشکلاتی همچون بیکاری، عدم مشارکت سیاسی غیرفارسی‌زبانان و ممنوعیت تدریس و آموزش به زبان محلی نشان از اجرای وسیع این سیاست دارد. ابعاد سیاست فارسی‌سازی نه فقط حذف فرهنگی بلکه حاشیه‌سازی سیاسی سیستمی، نابرابری اقتصادی، تحمیل فقر و... بوده است؛ اما در مقام نتیجه این سیاست شاهد آن هستیم که سیاست‌های فارسی‌سازی نظام سیاسی در ایران منجر به غلظت یافتن هویت‌های محلی غیرفارسی‌زبان در میان شهروندان شده است و به‌عبارتی دقیقاً عکس آنچه انتظار می‌رفته، رخ داده است.

باور به وجود و ضرورت حفظ هویت ملی به معنای باور مشترک به مشروعیت سیاسی یک

هویت ملی حاصل نگاه حاکم بر قوانین و نهادهای رسمی کشور در مواجهه با فرهنگ، خاطرات و ارزش‌های مشترک ملت است. بنابراین به آسانی می‌توان با دقت در سیاست‌های هویتی یک نظام سیاسی، درباره کیفیت وفاداری افراد نسبت به پیکره ملی آن نظام قضاوت کرد. در ایران بحران هویت ملی از همین دریچه نیز قابل رویت است. دانش‌آموز کرد زبانی را تصور کنید که باید دشواری‌های آموزش به زبان فارسی را بپذیرد و لذا زبان فارسی را نه به‌عنوان یک اشتراک ملی، بلکه به‌عنوان یک ابزار سلاخی هویت زبانی خود بازشناسد؛ هنگامی که هویت ملی ایرانی با خصیصه‌هایی چون زبان فارسی به این شخص عرضه شود، نمی‌توان انتظاری جز رد و انکار این هویت از وی داشت.

در سرتاسر جهان وجود تنوع هویتی پدیده اجتناب‌ناپذیری است که اگر به درستی مدیریت نشود به مولفه تهدیدکننده هویت ملی تبدیل می‌شود. در ایران تنوعات قومی، مذهبی و زبانی بسیار کهنی وجود دارد که مثلاً در میان کردها، ترک‌ها و بلوچ‌ها به‌صورت شکاف‌های قومی، مذهبی و زبانی هم‌راستا دیده می‌شود و تاثیر گسست‌آفرین آنها بر یکدیگر بار می‌شود و همین موضوع بر اهمیت مسئله اقوام و مذاهب در ایران می‌افزاید. علاوه بر این، توزیع جغرافیایی اقلیت‌های هویتی در ایران موضوع حائز اهمیت دیگری است. غالب اقلیت‌های قومی، زبانی و فرهنگی در مناطق مرزی ایران ساکن هستند و با اقلیت‌هایی از کشورهای همسایه هم‌مرز هستند که تحت حاکمیت حکومت مرکزی عمل نمی‌کنند. این ارجحیت یافتن هویت‌های قومی بر هویت ملی در مناطقی از همسایگان ایران می‌تواند الگوی خطرناکی برای اقلیت‌های هویتی در ایران باشد. به‌خصوص که غالباً اقلیت‌های ساکن در درون و بیرون خطوط مرزی ایران، همسان هستند. همجواری ساکنان سیستان و بلوچستان با اقوام بلوچ در پاکستان، نزدیکی ترکمن‌های ساکن در شمال کشور با ترکمنستان و همسایگی عرب‌ها، کردها و ترک‌های داخل ایران با هم‌تایان خود در عراق و آذربایجان، نمونه‌هایی از این قرابت است. این مسئله زمانی حادث می‌شود که اقلیت‌های داخل ایران موقعیت خود را با هم‌تایان خارجی خود مقایسه نکنند. اگر اعراب خوزستان وضعیت اقتصادی خود را با اعراب کویت - که یکی از شاخص‌ترین کشورها در خصوص درآمد سرانه در جهان است - قیاس کنند، احساس محرومیت، رنجش و نهایتاً خشم و بی‌مهری نسبت به هویت ملی ایرانی دامن‌گیر ایشان خواهد شد؛ به همین ترتیب خودمختاری کردهای عراق، احتمال

شکل‌گیری انتظارات مشابه در کردهای ایران را افزایش می‌دهد و خطر زوال هویت ملی ایرانی را قوت می‌بخشد.

در این بین تبعیض نسبت به اقلیت‌ها موضوعی است که برخلاف موارد پیشین اجتناب‌پذیر است؛ اما متأسفانه در ایران برعکس آنچه انتظار می‌رود به یکی از اصلی‌ترین عوامل تحریک‌کننده اقلیت‌ها و تضعیف هویت ملی تبدیل شده است. تبعیض علیه اقلیت‌ها در سیستم سیاسی ممکن است آشکار یا پنهان باشد. آفریقا در دوران آپارتاید نمونه یک دولت-ملت است که تبعیض نهادی و سیستماتیک علیه سیاهان را برقرار ساخته بود. اما امروزه غالباً تبعیض بر مبنای نژاد، مذهب، جنسیت و... در سطوح غیررسمی چون دسترسی به آموزش، فرصت اشتغال و توزیع ثروت رخ می‌دهد. عدم اجرای نص قانون اساسی در خصوص آموزش به زبان محلی در مناطق اقلیتی و حضور بسیار کم‌رنگ اقلیت‌ها در موقعیت‌های سیاسی موثر، نمونه‌هایی از این نوع تبعیض غیررسمی در ایران است.

نوع دیگری از تبعیض که دهه‌ها است در ایران نهادینه شده و هر روز بر عمق و وسعتش افزوده می‌شود، نابرابری در توزیع نمایندگان سیاسی در سطوح مختلف کشور به‌طور عام و سطوح سیاست‌گذاری به‌طور خاص است. در پاسخ به این سوال که چه عواملی موجب تقویت هویت ملی و ارجحیت آن بر هویت‌های گروهی از سوی شهروندان می‌شود، پاسخ‌های گوناگونی وجود دارد. مثلاً مطالعاتی وجود دارند که نشان می‌دهند تنوع قومی محدود، از سر گذراندن یک دوره تجربه جنگ با کشورهای خارجی و ادغام‌شدن در اقتصاد جهانی، از عوامل قوت‌بخش هویت ملی است. اما به‌نظر می‌رسد عامل مهم‌تری نیز وجود دارد. هنگامی که شهروندان با هرگونه تعلق گروهی چندگانه، یقین‌یابند در نظام سیاسی نماینده‌ای از اقلیتی که متعلق به آن هستند وجود موثر دارد، خود را بیش از پیش متعلق به آن ملیت احساس می‌کنند. هرچه شبکه‌ای که شهروندان را به دولت ملی متصل می‌کند وسیع‌تر باشد، طیف گسترده‌تری از مردم مفهوم ملت را به‌عنوان سرنوشت مشترک سیاسی قلمداد می‌کنند. برعکس کسانی که به‌طور سیستماتیک از این شبکه‌ها کنار گذاشته می‌شوند، هویت گروهی خود را در معرض ستم و انکار یافته و در یک کنش واکنشی، به توسعه افراطی آن مبادرت می‌ورزند. تعلق ملی تابعی از نمایندگی بازیگرانه سیاسی است. رابطه مستقیم بین تعلق ملی و نمایندگی سیاسی منوط به عضویت در گروه‌های

اقلیتی یا اکثریتی نیست. حتی اگر اعضای یک اقلیت، مناصب سیاسی و اجرایی کشور را در اختیار داشته باشد، نسبت به اکثریتی که نماینده سیاسی ندارند، درک واضح‌تری از مفهوم هویت ملی دارند. مثلاً اقلیت دوازده درصدی شیعه در سوریه که امور اجرایی، نظامی و اطلاعاتی این کشور را اداره می‌کنند نسبت به گروه‌های اکثریت کرد و سنی در این کشور، تعلق ملی بیشتری به خاک سوریه احساس می‌کنند و در عوض اکثریت به حاشیه رانده شده پیوند محکمی با هویت ملی سوری ندارند. در دوران مدرن وجود هویت‌های گروهی متنوع در درون یک مرز جغرافیایی وضعیت اجتناب‌ناپذیری است؛ بنابراین طرد و انکار هویت‌های گروهی نادرست‌ترین راهکار برای برتری بخشیدن به احساس و تعلق افراد به هویت ملی است. آنچه حائز اهمیت است چگونگی ارتباط دادن این گروه‌ها با قدرت سیاسی است. لذا سیاست‌های طرح‌ریزی شده برای افزایش همدلی ملی، باید ناظر بر نمایندگی و تقسیم قدرت سیاسی باشد (Wimmer, ۲۰۱۸). عالی‌ترین شکل یک دولت-ملت زمانی محقق می‌شود که ساختار موجود و مسلط تماماً کثرت‌گرا باشد. این هدف بر این فرض استوار است که شهروندانی برابر از جهت حقوق و وظایف، به این فهم نائل آیند که خود بخشی از همان دولت-ملت هستند و بر سرنوشت کشورشان اثر گذاشته و از آن اثر می‌پذیرند؛ لذا مسائل مربوط به هویت‌های فردی و گروهی در درجه دوم اهمیت قرار می‌گیرند (Ünal & İnaç, ۲۰۱۳).

اگر ما دیگری را نبینیم، او خودش را به ما تحمیل خواهد کرد. سیاست هویت ذره‌بینی شده است که بسیاری از طیف‌های ایدئولوژیک از خلال آن به مسائل اجتماعی می‌نگرند. زمانی که سیاست هویت مخلوط با حسی از قربانی شدن دائمی شود، توأم با حس نفرتی از سایرین خواهد شد که عمیقاً امکان همزیستی و تجربه‌های مشترک فراهویتی را برای افراد یک جامعه منتفی می‌سازد. به اعتقاد فوکویاما لازم نیست ظرفیت‌ها و تجربه‌های زیستی افراد را انکار کنیم تا تشخیص دهیم آنها می‌توانند ارزش‌ها و خواست‌هایی مشترک با حلقه‌های بزرگ‌تر از شهروندان داشته باشند. زمانی که جامعه یا دولت در قبال اقلیت‌ها استراتژی به رسمیت نشناختن، انکار، تبعیض یا طرد را در پیش بگیرد، سرخوردگی و سرکوب در آنها نهادینه می‌شود و همین امر ایشان را متقاعد می‌سازد دست به هر عمل هیجانی و افراطی بزنند. افراطی‌گری صرفاً به اشکال خشونت‌آمیزی چون گروه‌های تروریستی بروز نمی‌کند. این احتمال وجود دارد که یک اقلیت،

راهبرد افراط‌گری بدون خشونت را انتخاب کنند. یکی از انواع این راهبردها می‌تواند تعصب‌ورزی خودمحو‌رانه نسبت به هویت‌های گروهی باشد که در پی خود ضعف و زوال هویت ملی را در پی دارد.

## نتیجه‌گیری

نوشتار پیش‌رو با هدف بررسی اثرگذاری سیاست‌های هویتی جمهوری اسلامی ایران بر درک و تجربه ایرانیان از مفهوم «هویت ملی» نگاشته شد. مدرنیته بشر را با این سوال مواجه کرد که «من کیستم؟» و بشر در جستجوی پاسخ به این پرسش نتوانست کیستی و چیستی خود را منحصر به یک منبع خاص کند. انسان‌ها دریافتند که به‌طور همزمان فرزند یک خانواده، شهروند یک شهر، پیرو یک آیین، مشغول یک حرفه، دچار نوعی ناتوانی و... هستند و هرگز نمی‌توانند خود را در یک پیوند تک‌ریشه‌ای با منابع متنوع هویتی معنا کنند. پس از این مرحله، چالش اساسی افراد، درک و پذیرش یکدیگر به‌عنوان انسانی چندبعدی بود. در همین راستا نظام‌های سیاسی نیز در سطح گسترده‌تری با این بحران مواجه شدند. هر یک از افراد خود را برخاسته از بستری منحصر به فرد می‌دانستند که ارزش‌ها، هنجارها و منافع خاص خود را داشت. پاسداشت این ارزش‌ها و تامین این منافع خواسته افراد بود و همین مطالبات منجر به این شد که افراد بشر در جستجوی دیگری شبیه به خود برآیند و به‌تدریج گروه‌های هویتی مختلفی شکل بگیرند. مبنای این گروه‌بندی‌ها هر روز وسعت بیشتری می‌گرفت. دین، مذهب، قومیت و نژاد، زبان، جنسیت، حرفه، تمایلات جنسی و... همگی به مبنای هویت بشر بدل شده‌اند و این طبقه‌بندی‌ها هر روز در حال گسترشی مویرگی است. ماحصل این فرآیند به وجود آمدن تعداد بیشماری گروه‌های اقلیتی است که خواستار برابری و کرامت هستند؛ اما آیا نظام‌های سیاسی قادر هستند تمامی ارزش‌ها و منافع اقلیت‌ها را تامین کنند؟ در شرایطی که این منافع ممکن است در تضاد با یکدیگر باشند، بهترین رویکرد نظام‌های سیاسی چه می‌تواند باشد؟ آیا هیچ معنای مشترک دیگری وجود ندارد که اقلیت‌های گوناگون را گرد هم آورد و همدلی ایشان را در تنگناهای پیش‌روی یک نظام سیاسی احیا کند؟

است که اگر به درستی تعریف شود و حدود و ثغورش به نحوی معین گردد که نافی هنجارها و مطالبات اقلیت‌ها نباشد، ظرفیت وحدت‌بخشی به مردمی را که هر یک از تعلقات هویتی مختلفی برخوردارند، دارد. به زبان ساده می‌توان گفت که هویت ملی اگر خودخواهانه، خودمحورانه و اجباری تعریف نشود، ناخودآگاه ماحصل کنار هم قرار گرفتن مردمی بسیار متفاوت است و چنین تعریفی از هویت ملی بالاترین ظرفیت ممکن برای جذب همه طیف‌های جامعه را خواهد داشت. با طرح چنین ایده‌ای ممکن است این اشکال به اذهان متبادر شود که تجربه‌هایی وجود دارد که نشان می‌دهند اقلیت‌ها بعضاً هنجارها و منافع گروهی خود را بر خیر عمومی جامعه ترجیح داده‌اند. در سال‌های اخیر موارد اینچنینی در سطح جهان کم نبوده است. جریان‌ات مذهبی تندرویی همچون داعش، القاعده، بوکوحرام، طالبان و...، فمنیست‌های تندرو، رنگین‌پوستانی که علیه سفیدپوستان اقدام به اقدامات انتحاری و مسلحانه کرده‌اند و بسیاری از تجربه‌های تلخ و طاقت‌فرسای سال‌های اخیر در جهان، نمودی از رفتار رادیکال برخی اقلیت‌ها است؛ اما به اعتقاد نگارنده رفتار اقلیت‌ها همواره نوعی کنش واکنشی است. آنها اغلب در پاسخ به رویکرد اکثریت جامعه یا نظام‌های سیاسی صاحب قدرت نسبت به خود، واکنش نشان داده و این واکنش مبنای رفتار ایشان خواهد بود. هرچند این ایده نمی‌تواند انگیزه تمامی گروه‌های رادیکال را به وضوح تشریح کند و هدف نگارنده نیز توجیه رویکردهای رادیکال نیست، اما تکرار رفتارهای رادیکال در سطوح مختلف ملی و بین‌المللی نشانی از صحت این مدعا است که اقلیت‌ها در نتیجه طرد و انکار از سوی صاحبان قدرت، راه پربازده ایجاد رعب و وحشت را برای جلب توجه و تسلیم دیگران برمی‌گزینند. چالش بعدی این است که کنش واکنشی اقلیت‌ها همواره حول رویکردهای مسلحانه و کشتارمحور شکل نمی‌گیرد. یک کنش واکنشی مسالمت‌آمیز ممکن است حاوی دست کشیدن گروه‌های اقلیت از تعهد و وفاداری به مضامین مهمی چون «هویت ملی» باشد. وجود بستری از مدارا و همدلی لازمه معنا یافتن مفاهیمی چون هویت ملی است که بی‌شک پاسداشت آن، خیر عمومی یک ملت را تضمین می‌کند.

فرضیه نخست این نوشتار عبارت بود از اینکه سیاست‌های هویتی جمهوری اسلامی ایران بر مدار همگون‌سازی و همگن‌پروری شکل گرفته است و بر همین اساس در کشور نوعی نابرابری، تبعیض، تحقیر و انکار گروه‌های هویتی چندگانه موج می‌زند که ماحصل آن گسست اجتماعی

و معرفتی هویت‌های گوناگون از یکدیگر، تضعیف همدلی و همراهی مابین ایشان و زوال مفهوم ملیت ایرانی است. درک چیستی هویت ملی، بحث از عناصر معنابخش این مفهوم و بررسی عوامل تهدیدکننده آن نشان داد که فرضیه ابتدایی نگارنده صحیح بوده است. اساساً در بحث از ضعف و قوت مفهوم هویت ملی و امکان درک یک تجربه مملو از همدلی در زیر سایه یک ملیت مشترک، ردپای آشکاری از اهمیت سیاست‌های هویتی نظام سیاسی یافت می‌شود. هنگامی که اقلیت‌ها کرامت خود را از سوی صاحبان قدرت، تحت ظلم و تعدی بیابند و دریابند دیگرانی وجود دارند که مطلوب صاحبان قدرت هستند و از سمت آنها حمایت می‌شوند، پیوند گروه‌های مختلف جامعه از هم گسسته می‌شود. به عبارتی سیاست‌های هویتی نظام سیاسی مستقر منجر به گسست مفهوم ملت و هویت ملی می‌شود. فراموش نکنیم که در نخستین تظاهرات عمومی میدان تحریر قاهره در ۲۵ ژانویه ۲۰۱۱ هزاران تن با تغییر آگاهانه شعار «اسلام راه‌حل است» که در سال‌های پیش بر تحرکات اجتماعی در جهان عرب مسلط بود، فریاد زدند «تونس راه‌حل است». این تجربه نشان می‌دهد که تسلط اجباری یک قرائت خاص از ابعاد هویتی قومی، مذهبی، نژادی و ملی افراد بر همه ساکنان یک کشور، ممکن است هیزم چه شعله‌های سوزانی را مهیا کند. قرار دادن مشروعیت یک دولت بر مبنای یکی از اجزای تشکیل‌دهنده هویت ملی به جای تأکید بر کلیت آن، ویژگی فراگیر دولت‌ها را مخدوش می‌سازد و به تضعیف پایه‌های وحدت و هویت ملی منجر می‌شود.

در دورانی که به رسمیت شناختن برابری و کرامت افراد، انگیزه مهم‌ترین تحرکات اجتماعی و شدیدترین تحولات در نظام‌های سیاسی بوده است، غفلت از این خواسته عمومی، پشتوانه اعتماد مردم را از نظام‌های سیاسی سلب می‌کند. در چنین شرایطی امکان درک و تجربه احساسات مشترکی چون هویت ملی که بر مبنای همدلی میان مردم با یکدیگر و با نظام سیاسی بنا می‌گردد، منتفی خواهد شد. وفاداری افراد نسبت به ملیت خود، انعکاس مستقیم احترام و وفاداری دولت‌ها نسبت به هویت افراد جامعه است و مادامی که هویت ملی، به منزله ارزشی مشترک و نیازمند وفاداری و پاسداشت تلقی نشود، خطر گسست اجتماعی دولت-ملت‌ها را تهدید خواهد کرد.

## فهرست منابع

- ۱- احمدی، حمید (۱۳۹۲)، قومیت و قوم‌گرایی در ایران، افسانه و واقعیت، تهران: نشر نی.
- ۲- احمدی، حمید (۱۳۹۵)، هویت ایرانی از دوران باستان تا پایان پهلوی، تهران: نشر نی.
- ۳- امیرزاده، محمدرضا و مجید بهستانی (۱۳۹۲)، بررسی سیاست هویت در دوره معاصر ایران، فصلنامه مجلس و راهبرد، ۲۱ (۷۴)، ۱۰۶-۷۲.
- ۴- عبدالکریمی، بیژن (۱۳۹۸)، تفکر به منزله کنش سیاسی، تهران: نقد فرهنگ.
- ۵- فوکویاما، فرانسیس (۲۰۱۴)، نظم و زوال سیاسی، ترجمه رحمن قهرمانپور، تهران: نشر روزنه.
- ۶- فوکویاما، فرانسیس (۲۰۱۸)، هویت: سیاست هویت کنونی و مبارزه برای به رسمیت شناخته شدن، ترجمه رحمن قهرمانپور، تهران: نشر روزنه.
- ۷- کاستلز، مانوئل (۱۹۹۶)، عصر اطلاعات: اقتصاد، جامعه و فرهنگ: قدرت هویت (جلد ۲)، تهران: طرح نو.
- ۸- کاستلز، مانوئل (۲۰۱۲)، شبکه‌های خشم و امید: جنبش‌های اجتماعی در عصر اینترنت، تهران: نشر مرکز.
- ۹- کریمی دستنایی، طاهره (۱۳۹۸)، شاخص شکاف جنسیتی ۲۰۲۰ در ایران و جهان، معاونت بررسی‌های اقتصادی اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی تهران.
1. Amani Zoeram, Vahid, & Soltani, Fakhreddin, & A. Jawan, Jayum. (2014). Challenges of National Identity in Iran. *Pensee Journal*, 76(4), 372-278.
2. Anderson, B. (2006). *Imagined Communities*. London, New York: Verso.
3. B. Buzan. (1991). *People, States and Fear: An Agenda for International Security Studies in the Post- Cold War Era*. London: Harvester Wheatsheaf.
4. Barrett, M. (2005). National identities in children and young people. In S. Ding & K. Littleton (Eds.), *Children's personal and social development* (pp. 181-220).
5. Bernstein, Mary. (2005). Identity Politics. *Annual Review of Sociology*, 11(31), 47-74.
6. Beyond the Veil: Discrimination against women in Iran. (2019). Ceasefire Centre for Civilian Rights.
7. D.Lee, Robert. (2014). *Religion and Politics in the Middle East*. Westview Press, A Member of the Perseus Books Group, 3(11), 167-218.
8. Elling, Rasmus Christian, & Saleh, Alam. (2016). Ethnic Minorities and the Politics of Identity in Iran. *Iranian Studies*, 49(1), 159-171.
9. in comparative perspective: 1995/96 and 2003/04. *International Journal of Public Opinion Research*, 18(1), 127-136.
10. İnaç, Hüsametdin, & Ünal, Feyzullah. (2013). The Construction of National Identity in Modern Times: Theoretical Perspective. *International Journal of Humanities and Social Science*, 3(11), 223-232.
11. Inequalities in Human Development in the 21st Century. (2019). United Nations Development Programme.
12. Mansbach, Richard, & Rhodes, Edward. (2007). *The National State and Identity Politics: State Institutionalisation and "Markers" of National Identity*. Taylor & Francis Group, LLC, 1(12), 426-458.
13. Perdini Putri, Idola, & Nasruddin, Ellisha, & Abdul Wahab, Juliana. (2018). Defining The Concept of National Identity in Postmodern Society. *Advances in Social Science, Education and Humanities Research*, 150(3), 175-180.

14. R. Nau, Henry. (2002). *At Home Abroad: Identity and Power in American Foreign Policy*. Cornell University Press, 3(18), 46-79.
15. *Rights Denied: Violations against ethnic and religious minorities in Iran*. (2018). Ceasefire Centre for Civilian Rights.
16. S. Mohanty, & P. Moya, & S. Mohanty, & S. Mohanty. (2006). *Identity Politics Reconsidered*. New York: Palgrave Macmillan.
17. Saleh, Alam. (2013). *Ethnic Identity and the State in Iran*. New York: St. Martin's Press.
18. Smith, T. W., & Kim, S. (2006). National pride
19. Tartakovsky, Eugene. (2010). National Identity. *National Identity*, 2(10), 1849-1862.
20. Wimmer, Andreas. (2018). National Identity and Political Power. *Foreign Affairs*, 2(16), 1-7.